

المقصدُ الثالثُ في الإلهياتِ بالمعنى الأخص

الفريدة الأولى: في أحكام ذات الواجب بهر برهانه

الثامنة و الخمسون: غررٌ في إثباته تعالى

درس یکصد و پنجاه و یکم تا درس یکصد و پنجاه و

سوم

درس یکصد و پنجاه و یکم:

معرفت به پروردگار

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

المقصدُ الثالثُ في الإلهياتِ بِالمعنى الأخص.
غررٌ في إثباتِهِ تعالى:

ما ذاته بذاته لذاته *** موجودُ الحق العُلَى صفاته
إذا الوجودُ كانَ واجباً فهو *** و مع الإمكانِ قد استلزمه
و قس عليه كل ما ليس امتنع *** بلا تجسُّم على الكونِ وَقَعَ^١

الهیات به معنای اعم

الهیات به معنای اعم بحث از وجود و عوارض

وجود است بما هو وجود؛ وجود مطلق. چرا به آن

اعم می گویند؟ به جهت اینکه اعم است از بحث در

وجود مرکب و وجود بسیط، وجودی که معروض

برای عوارض ماده یا مُدّه است و وجودی که خالی

از وجود این عوارض است که وجود مجرد باشد،

وجود بلا تعین و وجود با تعین را وجود بالمعنی

الأعم می گویند. الهیات هم از این نقطه نظر است که

گرچه بحث از وجود معنایی مطلق در غیر الهیات

است و مرکب و ماده و عوارض متعیّنه همه در وجود

باری راه ندارند ولی به لحاظ اینکه برگشت تمام اینها

به حقیقت وجود و مطلق وجود است و **هو ليس إلاّ**

^١. منظومه، ج ٣، ص ٥٠١.

هو از این نظر به آن الهیات هم گفته می‌شود. اما
بالمعنی الأخص فقط آن وجودی است که واجب
است و بحث در وجود واجب بالذات و احکام و
عوارض آن است.

ایشان در این مطلب اثبات خود وجود واجب
بالذات را می‌فرمایند چون می‌فرمایند که احکام آن
را اثبات می‌کنیم زیرا بحث از خود ذات واجب
الوجود - ذاتاً این بحث از ذات - ممتنع است چون
حدّ و قید و تعینی ندارد تا اینکه انسان بخواهد با آنها
این ذات واجب‌الوجود را تعریف کند و هرچه را که
بخواهد تعریف کند، برگشتش به دور یا به تسلسل
است.

محال بودن عرفان معلول به علت

لذا بحث از احکام است و شاید از همین باب
باشد که در روایات داریم که «**لا تَفَكِّرُوا فِي ذَاتِ**
الله»،^۱ ذات خدا قابل برای تفکر نیست چون هیچ‌گاه

۱. رساله عشق و عقل، ص ۵۳ و ۵۴. الله شناسی، ج ۱، ص ۸۶، تعلیقه:
شیخ نجم الدین رازی در رساله «عشق و عقل» در ص ۵۳ و ۵۴ پس از بحثی
درباره صالحان محجوب از نور خدا فرموده است: این طائفه، اصحاب
میمنه‌اند. مشرب ایشان از عالم اعمال است، معاد ایشان درجات جنّات نعیم
باشد؛ مع هذا این طائفه را به معرفت ذات و صفات خداوندی به حقیقت راه

موجود مُحاط نمی‌تواند به محیط معرفت پیدا کند و عقلاً مُستحیل است چون مرتبه معلول، مادون علت است و عرفان معلول به علت عقلاً مستحیل است چون ناقص نمی‌تواند به کامل راه پیدا کند **کما هو هو بِحَقِّ المعرفة**. بناءً علی‌هذا غیر از بُهت و سرگردانی نتیجه‌ای برایش ندارد تازه اگر ناقص بتواند به خودش معرفت پیدا کند خیلی است.

رفع نقصان و کسب کمال تنها راه برای

معرفت ناقص به کامل

فقط تنها راهی که برای معرفت ناقص به کامل منحصر است رفع نقصان و کسب کمال است، به این

نیست که به آفت حُجُب صفات روحانی نورانی هنوز گرفتارند؛ که **إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ وَ ظُلْمَةٍ**. و جای دیگر فرموده که: «حِجَابُهُ النُّورُ، لَوْ كُشِفَتْ لَأَحْرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ مَا انْتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ». لا جرم با این طائفه گفتند: زنهار تا عقل با عقل را در میدان تفکر ذات حق [جل و علا] جولان ندهید که نه حدّ وی است؛ **تَفَكَّرُوا فِي آلاءِ اللَّهِ وَ لَا تَتَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ**. معلق کتاب در ص ۱۰۹ در تعلیقات گفته است: این حدیث به چند صورت روایت شده است، از جمله: **تَفَكَّرُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَفَكَّرُوا فِي اللَّهِ فَتَهْلِكُوا تَفَكَّرُوا فِي آلاءِ اللَّهِ وَ لَا تَفَكَّرُوا فِي اللَّهِ**. («جامع الصّغیر» ج ۱، ص ۱۳۱؛ «کنوز الحقائق» ص ۵۲) **تَفَكَّرُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ وَ لَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ؛ فَإِنَّ بَيْنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ إِلَى كُرْسِيِّهِ سَبْعَةُ أَلْفِ نُورٍ وَ هُوَ فَوْقَ ذَلِكَ**. («جامع الصّغیر»، ج ۱، ص ۱۳۱) **تَفَكَّرُوا فِي الْخَلْقِ وَ لَا تَتَفَكَّرُوا فِي الْخَالِقِ**. («قصص الانبیاء» ثعلبی، طبع مصر، ص ۱۰؛ «جامع الصّغیر» ج ۱، ص ۱۳۱) أقول: این روایت را ملاّ عبد الرزّاق کاشانی نیز در کتاب «شرح منازل السّائرین» از انتشارات بیدار، ص ۶۳، ذکر نموده است.

واسطه است که [ناقص] می‌تواند به آن کامل کما هو هو اطلاع پیدا کند و در آن صورتی است که حدود وجودیه معلولیه خودش را از دست بدهد، حدود وجودیه ناقصه خودش را از دست بدهد و در آن کامل فناء و منمحي شود. در این صورت دیگر کامل خودش علم ذاتی دارد به ذات خودش که آن علم حضوری باشد.

تلمیذ: روایت که داریم خدا را به خدا بشناسید.^۱
 استاد: خدا را به خدا بشناسید یعنی تا خدا نشدید خدا را نمی‌شناسید نه اینکه خدا را بشناسید با آن تعریفاتی که خدا کرده است، آن تعریفاتی که خدا کرده است مثلاً خدا گفته است: ﴿هُوَ أَلَّأَوَّلُ وَأَلَّأَخِرُ﴾^۲ خُب چه شد؟! این همه تعریف خدا کرده است؛ ﴿وَالظَّهَرُ وَأَلَّابَاطِنُ﴾ خُب چه شد؟! بیایند معنا کنند! معنای ظهور در عین بطون و معنای بطون در عین ظهور چیست؟! اینکه نشد انسان دائماً

۱. الکافی، کِتَابُ التَّوْحِيدِ، بَابُ أَنَّهُ لَا يُعْرَفُ إِلَّا بِهِ، ج ۱، ص ۸۵، ح ۱:
 «عَنِ الْفَضْلِ بْنِ السَّكَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ» الْحَدِيثُ.

۲. سوره فصلت (۵۷) آیه ۳.

این طور بگویند. بله، اینها راه برای باطن هستند یعنی معرفت به اینها انسان را می‌رساند که باطن و **حقیقه الشیء** برایش روشن شود اما اینکه واقعاً با این صفات ما خدا را می‌شناسیم این طور نیست؛ آن عرفان، همان طور که عرض کردم؛ معرفت هی‌هی؛ امکان ندارد موجود محاط به محیط معرفت واقعی پیدا بکند مگر اینکه خودش محیط شود.

تلمیذ: آیا این «**لَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ**» حدیث

است؟

استاد: این روایت، روایتی است که شیعه نقل نکرده است بلکه این روایت را عامه و اهل تسنن نقل کرده‌اند و اینها هم پذیرفته‌اند.^۱ البته من هم به اصطلاح درصددش بودم [که بیان کنم]، بعضی‌ها این را به امیرالمؤمنین علیه‌السلام نسبت می‌دهند حالا ممکن است در کتب شیعه نقل شده باشد^۲ ولیکن برایش سند خوبی ذکر نمی‌کنند ولی عامه این را نقل می‌کنند. حالا در هر صورت ...

تلمیذ: از نظر محتوا؟!

^۱. كنز العمال، ج ۳، ص ۱۰۶.

^۲. مصدر در حال بررسی.

روایات اخلاقی و اعتقادی، ناظر به

روحیات و تحمل و سعهٔ افراد

استاد: از نظر محتوا روایاتی که هستند متفاوت هستند؛ روایاتی که ائمه علیهم السّلام در خطابشان با اصحاب و افراد مطرح می‌کنند از نظر محتوا و مفاد تفاوت پیدا می‌کنند، ما نمی‌توانیم یک حکم عام را استنباط کنیم همان‌طوری‌که در فقه مبنا و اصل موضوعی بر این است که بسیاری از روایات متفرد به شأن خاص و به مورد خاص هستند به عبارت دیگر فقط در این روایات اکتفا به مورد نص می‌شود و تعدّی و تسرّی از آنها به عنوان یک حکم کلی در سایر موارد نمی‌شود و همین‌طور نمی‌شود از آنها یک قاعدهٔ کلی درآورد و به عنوان یک فتوا در همهٔ موارد فتوا داد، همین‌طور بسیاری از روایات اخلاقی و اعتقادی ما ناظر به روحیات و تحمل و سعهٔ خود افراد است. من باب مثال در آن روایتی که داریم پنج تن علیهم السّلام در وقت احتضار برای مؤمن و برای منافق - هردو - می‌آیند خُب حضرت زهرا

علیها السّلام هم حضور پیدا می کنند.^۱ حضرت به
راوی می فرماید که حالا این مطلب را نگو، یعنی به
گوش هر کسی نرسد.^۲ [چون برایشان سؤال می شود
که] حضرت زهرا با وجود اینکه زن هستند چطور بر
بالای سر فلان حاضر می شود؟! آن حضرت زهرایی
که در زمان حیات خودش حتی از مقابله با یک اعماء
هم احتراز می کرد^۳ چطور [حاضر می شود؟!]^۴ دیگر
افراد نمی فهمند آن عالم اصلاً کیفیتش با اینجا فرق
می کند. این را ذهن عوام نمی فهمد.

ما یک دفعه شمال منزل دایی آقای حاج ... رفتیم
صحبت بهشت و حورالعین و این حرف ها شد!
خلاصه ما به دایی ایشان گفتیم که هر کاری
می خواهی بکن که آن دنیا از این خبرها نیست!
حورالعینش را فقط باید نگاه کنی! گفت: آن بهشتی
که حورالعینش این طور است را نخواستم؛

۱. الکافی، ج ۳، کتاب الجنائز، باب أنّ المؤمن لا یکره علی قبض روحه،
ص ۱۲۷، ح ۲؛ بحار الأنوار، ج ۶، أبواب الموت و ما یلحقه إلى وقت
البعث و النشور، باب ۷، ص ۱۹۶، ح ۱۴۹ (با قدری اختلاف).

۲. تفسیر فرات، ج ۱، ص ۵۵۳؛ معاد شناسی، ج ۲، ص ۳۷.

۳. النوادر (لرأوندی)، ج ۱، الأحادیث غیر المشهورة أو التي تشتمل علی
أحكام غیر متداولة، شأن المرأة، ص ۱۳.

حورالعینی که نشود با او کاری کرد، من آن بهشت را
نخواستم!

مردم این طوری هستند یعنی ذهن مردم با توجه
به آنچه که مدرکاتشان هست از همین لذات و
کیفیات فقط همین لذات مادی را می فهمند و اصلاً
نمی دانند که آن لذات مجردۀ منخلعۀ از ماده
به اندازه ای قوی هستند که اصلاً یک میلیونیم اینها به
گرد آنها نمی رسد این را اصلاً نمی فهمند لذا شما در
بعضی از روایات هم می بینید که از حضرت سؤال
می کنند: آیا در بهشت جماع هست؟! حضرت
می فرمایند: به، مرد در آنجا چهل برابر این دنیا توان
دارد که فرض کنید بتواند جماع کند! چهل برابر،
چهل برابر توان دارد!

شهوت مختص به عالم ماده و تناسل و

تکثیر

اینها عده ای احمق هستند که می گویند: در آن
عالم جماع و این حرف ها هست! در آن دنیا اصلاً

۱. الإختصاص، ج ۱، کتاب صفة الجنة و النار، في بيان صفة الجنة، ص ۳۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۸، تنمة أبواب المعاد و ما يتبعه و يتعلق به، باب ۲۳، ص ۲۲۰، ح ۲۱۴ (با قدری اختلاف).

شهوت وجود ندارد شهوت برای عالم ماده و تناسل و تکاثر است نه برای آنجا، لذات آنجا اصلاً لذات شهوی نیست در آنجا نفس نیست در آنجا این مسائل اصلاً وجود ندارد. علاوه بر این، حقایقی که منکشفه هم هست اینها را تأیید می‌کند. لذا حضرت نمی‌تواند با کسی که آمده و تمام کیف او در همان جنبه شهوانی است بگوید که آقا در آن دنیا این خبرها نیست! نمی‌تواند این حرف را بزند! لذا می‌گوید که به در آنجا به اندازه چهل برابر هست! این هم می‌گوید: آخ جان! پس بروم نمازهایم را سر وقت بخوانم و فلان کارها را انجام بدهم که به این چیزها برسم! روایاتی که ناظر به این احکام یا به اعتقادیات هستند برحسب مراتب تفاوت دارند شما علل الشرائع را نگاه کنید؛ شخصی از حضرت سؤال می‌کند چرا نماز صبح را باید بلند بخوانم؟! حضرت می‌فرمایند: برای اینکه اگر در سجده باشی چون هوا تاریک است کسی به تو لگد نزند.^۱ حالا فرض کنید حضرت بیاید به این مرد ساده بگوید که علت نماز

۱. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۲۳ (با قدری اختلاف).

صبح چیست! حضرت می‌فرماید: برو پی کارت دیگر! خدا گفته است [بلند بخوان] تمام شد. حالا برفرض یک علتی هم باشد، حضرت که نمی‌تواند بیاید به این بگوید که این جهتش این طور بوده و او هم قبول کند و برود. حالا واقعاً این طور است؟! یعنی چون هوا تاریک است مثل شب و کسی می‌آید رد می‌شود لگدت می‌زند این را حتماً باید بلند بگویی که سبحان ربی... یا اینکه الحمدلله!؟

تلمیذ: حمد و سوره را باید بلند خواند!

تفاوت مراتب خطابات ائمه علیهم‌السلام

با افراد

استاد: بله، تازه آن حمد و سوره است فقط [که باید بلند بخوانی]، حمد را هم که تو ایستاده می‌خوانی. اگر به تو لگد زدند که زدند تو که ایستاده‌ای دیگر پایش را که به کله‌ات نمی‌زند! لذا مراتب خطابات ائمه علیهم‌السلام با افراد متفاوت است هر کسی از اینها دارای یک مرتبه است دارای یک خصوصیت است مثلاً حضرت به جابر بن یزید جُعفی می‌فرماید: این مطالب را به تو می‌گویم ولی لعنت خدا بر تو اگر این حرف را به شخص دیگر

بگویی! قضیه این طور است. مگر هرچه را که

سلمان می دانست [اباذر هم می دانست؟!]^۱ «**لَوْ عَلِمَ**

أَبَاذِرَ، مَا فِي قَلْبِ سَلْمَانَ كَفَرَهُ يَا قَتْلَهُ»^۲.

روایت صحیح است شیعه این روایت را نقل

می کند.

قابل بیان نبودن معارف الهی برای هر

کسی

معارف الهی برای هر کسی قابل بیان نیست.

[مرحوم] آقا یک روح مجرد نوشتند که من خودم از

ایشان پرسیدم شما در مطالب این کتاب چیزهایی

فرمودید که تابه حال به ما هم نفرموده بودید! ایشان

فرمودند که این چیزهایی است که من توانسته‌ام

بنویسم چیزهایی که نمی توانم بنویسم آنها به قلم

۱. اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۴۳۸.

۲. الکافی، ج ۱، کتابُ الْحُجَّةِ، بابُ فیما جاء أنَّ حَدِيثَهُمْ صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، ص ۴۰۱، ح ۲.

«عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبد الله عليه

السَّلام قال: ذُكِرَتِ التَّقِيَّةُ يَوْمًا عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ

عَلَيْهِمَا السَّلامُ فقال: **وَاللَّهِ لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي**

قَلْبِ سَلْمَانَ لَقَتْلَهُ وَاللَّهِ لَوْ عَلِمَ أَبُو ذَرٍّ مَا فِي قَلْبِ

سَلْمَانَ لَقَتْلَهُ.»

نمی آیند. حالا آنها چه هستند، ما نمی دانیم! این مقدارش آدم را گیج می کند، واقعاً انسان بخواهد درست بخواند و بفهمد گیج می شود که چه خبر است. ایشان یک خلع مجرد را - همان قضیه پوست مار - در اینجا فرمودند. این مقداری که در این کتاب فرموده اند یک سوم آنچه که به ما گفتند نیست که چه نحوه این خلع انجام می شود. اینها را دیگر در اینجا نیاورند چون مردم اصلاً نمی فهمند. اصلاً کافر می شوند، اصلاً دین شان برمی گردد. اینها دارند با مردم مماشات می کنند؛ «**نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدَرِ عُقُولِهِمْ**»^۱ یعنی مماشات می کنند. شخص آمده می گوید که این چیست؟! می گوید: خدا. می گوید: خدا چیست، ذاتش چیست، فلان چیست؟! حضرت چه بگوید که ذات خدا چیست؟! بگوید: ذات خدا خودت هستی؟! می گوید: پس من چه کسی را دارم عبادت می کنم؟! آن روایت «**ما الحقيقة**» کمال را نگاه کنید ببینید چه

^۱. الکافی، ج ۸، کتابُ الرّوضة، ص ۲۶۸، ح ۳۹۴.

هست! حضرت در آنجا دارد به کمال چه می گوید!

کمال دارد می گوید: «**أَ وَ لَسْتُ صَاحِبَ سِرِّكَ**»

تازه حضرت در آنجا شرح نمی دهد بلکه مقداری

مجملاتی می گوید، او هم سرش را پایین می اندازد

۱. جامع الاسرار، فی الاصل الاوّل، القاعدة الرَّابعة، ص ۱۷۰، تحت شماره ۳۲۷.

«[عن کمال بن زیاد] ما الحقیقة؟! قال: **ما لك و الحقیقة؟! قال: أ وَ لَسْتُ صَاحِبَ سِرِّكَ؟! قال: بلی! و لکن یرشحُ علیک ما یطفح منی!** قال: أ وَ مِثْلُكَ یُخِيبُ سائِلًا؟! قال: **الحقیقةُ کشفُ سُبُحاتِ الجلالِ مِنْ غَیرِ اِشارةٍ.**

قال: زِدْنی فِیه بَیاناً! قال: **مَحْوُ المَوْهُومِ مَعَ صَحْوِ المَعْلُومِ.** قال: زِدْنی فِیه بَیاناً! قال: **هَتَكَ السِّتْرَ لِغَلْبَةِ السِّرِّ.** قال: زِدْنی فِیه بَیاناً! قال: **جَذَبُ الاحِدِیَّةِ بِصِفَةِ التَّوْحِیدِ.** قال: زِدْنی فِیه بَیاناً! قال: **نُورٌ یَشْرِقُ مِنْ صَبْحِ الاَزَلِ، فَتَلُوحُ عَلٰی هِیَاكِلِ التَّوْحِیدِ اَثارُهُ.**

قال: زِدْنی فِیه بَیاناً! قال: **أَطْفِ السِّرَّاجَ فَقَدْ طَلَعَ الصَّبْحُ!**» الله شناسی، ج ۳، ص ۳۲:

«کمال پرسید: آن حقیقت ثابتۀ قدیمه کدامست؟! حضرت فرمود: تو را با آن حقیقت چه کار؟!»

عرض کرد: آیا من صاحب اسرار تو نمی باشم؟! فرمود: آری! ولیکن بر تو می تراود و ترشح می نماید آنچه از فوران وجود من لبریز می گردد!

عرض کرد: آیا امکان دارد مثل توئی پرسنده ای را ناامید و بی بهره گذارد؟! فرمود: آن حقیقت عبارت است از انکشاف و بروز انوار و تقدیسات دلائل عظمت جلال خداوند بدون هیچ گونه اشارتی.

عرض کرد: دراین باره، توضیح و بیانی را برای من بیفرا! فرمود: نیست و تاریک شدن هر موهوم، با به وجود آمدن و روشن شدن آن معلوم.

عرض کرد: دراین باره، توضیح و بیانی را برای من بیفرا! فرمود: پاره شدن پرده مجاز و اعتبار، به علت طغیان و غلبه اسرار حقیقیۀ ازلیه.

عرض کرد: دراین باره، توضیح و بیانی را برای من بیفرا! فرمود: جذب نمودن مقام احدیتش با صفت یکی کردن و وحدت بخشیدن جمیع کائنات و ماسوی را به سوی خودش.

عرض کرد: دراین باره، توضیح و بیانی را برای من بیفرا! فرمود: نوری است که از سپیده دم ازل و تجرد، اشراق می کند؛ و آثارش که توحید و یکی کردن است بر تمامی مظاهر وجود و شئونات وحدت ظاهر می گردد.

عرض کرد: دراین باره، توضیح و بیانی را برای من بیفرا! فرمود: چراغ اندیشه و فکر را خاموش کن که تحقیقاً صبح حقیقت و شهود و مشاهده طلوع نموده است.»

که خوشش می‌آید و خیال می‌کند که فهمیده است اما از سؤالی که می‌کند مشخص است که آن‌طوری که باید باشد مطالب حضرت را نمی‌فهمد! حضرت می‌فرمایند: بس است تمام شد دیگر هر چه بود برای تو گفتم. دیگر «**أَطْفِ السِّرَاجَ فَقَدْ طَلَعَ الصُّبْحُ**» تمام شد. حرفم را به تو زدم دیگر بیش از این نمی‌توانم بگویم ولی خب با میثم این‌طور نبودند میثم بالاتر بود، با حبیب این‌طور نبودند حبیب بالاتر بود. مطالبی که به اینها می‌گفته است مثل «**لَا تَفَكَّرْ فِي ذَاتِ اللَّهِ**» و امثال ذلک یک معنایش این است که اصلاً ذات خدا قابل برای فکر نیست چون فکر عبارت از تقدیم صغری و کبری و ضمّ و ضمائم ترکیب قیاسات و نتایج برای رسیدن به مطلوب است که همان کلام سیدالشهداء علیه‌السلام «**مَتَى غِبْتَ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَى دَلِيلٍ**»^۱ است. چیزی که ظهور دارد و خود همان فکر، ترتیب مقدمات و صور وجودیه ذهنیه ما که تمام اینها آثار وجودی ذات حق است چطور انسان می‌تواند از اینها به کُنه ذات حق پی‌برد. برای

۱. إقبال الأعمال، ج ۱، مِنْ أَدْعِيَةِ يَوْمِ عَرَفَةَ، ص ۳۳۹.

اینکه خود همان آثار، خود همان وجود متعین است، خود همان وجود در قالب صورت ذهنی هست و هیچ وقت صورت ذهنی نمی تواند به علت خودش که صورت مجرد هست و بلکه اصلاً صورت نیست و حقیقت مجرده است پی ببرد، امکان ندارد. این یک معنا است که معنای فلسفی آن است.

معنای غیر فلسفی عامیانه آن این است که شما

نمی فهمید بیخود خودتان را گیج نکنید «**تَفَكَّرُوا فِي**

صَنَعَ اللَّهُ، تَفَكَّرُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ»^۱ که بروید در

مخلوقات خدا فکر کنید و به به فصل بهار است،

تابستان است، پاییز است، نگاه کنید، عجائب را

بینید، فلان کنید، میکروب را ببینید، سلول را ببینید،

چه کار کنید، همین علوم طبیعی، علوم آزمایشگاهی

و اینها چیزهایی است که دائماً انسان را به صفات

می برد؛ عظمت خدا، قدرت خدا، [معرفت به] اینها

را زیاد می کند. چه کسی خدا را دست می دهد؟!

اینها، هرچه بالاتر بروی عظمت خدا [را بیشتر

می فهمی و می گویی که] عجب! چقدر خدا بزرگ

۱. مجموعة ورام، ج ۱، ص ۲۵۰.

است! نگاه به این کوه بکن، نگاه به این کهکشان بکن
در همین کهکشان‌ها در همین چیزها، این عظمت
خدا [است]، هرچه بالا بروی عظمت خدا روشن
است ولی بالأخره آخرش چیست؟! حالا ما فهمیدیم
که خدا خیلی عظیم است این کهکشان‌هایی که در
بالای سر ما است، همین کهکشان راه شیری که بین
دو نقطه آن میلیون‌ها سال نوری فاصله است تازه این
کهکشان نزدیک‌ترین کهکشان به ما است که خود
این کهکشان داخل یک کهکشان دیگر است که خود
آن داخل در یک کهکشان دیگر است که آن کهکشان
در این عالم تازه گم است؛ آن کهکشانی که او در
شکمش است در این عالم گم است!

در کتاب هزار و یک شب یک قصه‌ای نقل
می‌کند که شخص رفت کنار دریا ایستاد و سوار
کشتی شد و رفت و گم شد. بعد یک دفعه کشتی‌اش
شکست و همه غرق شدند و این با تخته‌پاره‌ای به
ساحل آمد. دید تپه‌ای خیلی عظیم و خیلی بزرگ
هست، بالای آن تپه رفت و خلاصه آنجا پیغمبری
بود چه بود، هرچه بود، به او گفت این چیست؟

گفت: این تپه نیست این یک ماهی در دریا است که این ماهی از همان جایی که کشتی‌ات غرق شده تا اینجا دو روز در راه بوده این دمش اینجا است کله‌اش آنجا است و این هم وسطش هست تازه، جلوتر برو! گفت عجیب عجیب! این آخر چطوری در این دریا جا می‌گیرد؟! گفت که این چیزی نیست، یک نهنگی دنبال این می‌کرده این از ترس آن نهنگ اینجا آمده گیر افتاده است! حالا از این دریا نمی‌تواند رد بشود، آن که این را دنبال کرده تا قورتش بدهد چطوری است! حالا این مثل است، ولکن در واقع بخواهیم نگاه کنیم

حالا فرض کنید ما در نجوم به اینها هم برسیم، این علوم را هم بخوانیم و برسیم که فلان کهکشان، اینکه راه معرفت خدا نیست.

راه معرفت خدا

راه معرفت خدا به این است که همین جا بنشینی در همین اطاق و از همین جا نه تنها نگاه کنی به آن کهکشان بینی چه خبر است بلکه باید صاف بلند شوی و به همان جا بروی نه اینکه همان جا بروی بلکه از آن هم بالاتر به جای اینکه بلند شوی آنجا بروی

احاطه علی پیدا کنی یعنی تمام آنها را در وجود و در
 نفس خودت جا بدهی! این حالا یک چیزی شد!
 [نه اینکه] دائماً بگویند: برویم علوم آزمایشگاهی
 بخوانیم تا به معرفت خدا پی ببریم! حالا پی بردید؛
 خدا آن قدر فلان فلان فلان است که یک ویروس
 ایدز را در بدنت می اندازد که من باب مثال تمام
 قدرت و دفاع را از تو می گیرد بعد هم آن را برمی دارد
 ویروس دیگر می اندازد! این تناسل و تکاثر و فلان
 می کند نصف می شود، چه می شود، می زاید، از این
 چیزها ترشحات، زهر، پادزهر فلان از این چیزها
 حالا آخرش که چه شد؟! بله، خدا اینها را دارد، ما
 چه کار کنیم؟! این معنای «**علیکم بدین العجائز**»
 است! ^۱ اینکه امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:
 «**علیکم بدین العجائز**» یعنی واقعاً حضرت به
 سلمان فارسی هم همین حرف را می زند «**علیک**
بدین العجائز»؟!!

از آن چرخه که گرداند زن پیر *** قیاس چرخ گردنده همان گیر^۲

^۱ . بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۱۳۵.

^۲ . خمسه نظامی، خسرو و شیرین، بخش ۳ - در استدلال نظر و توفیق شناخت.

یعنی این پیرزن هست هرهر هر دارد می چرخاند
تا آنجا که بعد می گوید از کجا فهمیدی؟! دستش را
برداشت، چرخ ایستاد، گفت: به این دلیل خدا هم
هست تمام شد؟!۱

آقایان این را می گویند دیگر در کتاب هایشان
نوشته اند؛ آقا ما مکلف هستیم که دین عجائز را
بگیریم فقط همین مقدار، دیگر بیش از این مکلف
نیستیم!۱

تو بله! اگر تو مکلف نبودی این حرف را هم
نمی زدی، تو نمی فهمی تکلیف تو همین است! ولی
آیا سلمان هم به اندازه همین فهمید؟! آیا خود
امیرالمؤمنین هم به اندازه همین فهمید؟! چه شد؟!
آنها بالاتر بروند و [به تو] بگویند: تو پایین تر را
بگیر؟! چرا؟! اینکه ظلم است چرا نباید این حقایق
برای همه منکشف شود؟! پس خطاب به این افراد
است که وقتی ائمه علیهم السّلام می فرمایند: «**علیکم
بدین العجائز**» یا «**لا تفکّروا فی ذات الله**» یا
امثال ذلک معنایش این است که این شخصی که

۱. مصدر در حال بررسی.

می‌خواهد یک دینی داشته باشد حداقل باید به اندازه
 دین این پیرزن باشد مثلاً خطاب به اَشْعَث و فلان و
 ابوموسی اشعری، بله حالا حضرت به ابوموسی
 اشعری سرِّ مُسْتَتِر بگویند؟! عمرو عاص او را فریب
 داد او چه می‌فهمد لذا حضرت به آنها این‌طور
 می‌گوید! ولی بقیه را هم بگویند که حضرت
 می‌فرماید:

هَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ عَلَى حَقِيقَةِ الْبَصِيرَةِ وَ بَاشَرُوا رُوحَ الْيَقِينِ وَ اسْتَلْثَمُوا مَا اسْتَعْوَرَهُ
 الْمُتَرْفُونَ وَ أَنْسُوا بِمَا اسْتَوْحَشَ مِنْهُ الْجَاهِلُونَ وَ صَحَبُوا الدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ
 بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى.^۱

پس چرا اینها را نمی‌گویند؟! آیا آن پیرزن
 «**أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ الْأَعْلَى**» شده است؟! آن
 بدبخت غیر از آن پنبه چیزی سرش نمی‌شود حالا
 بگوییم که او «**حَجَمَ بِهِمُ الْعِلْمُ**» است؟! کجا «**حَجَمَ**
بِهِمُ الْعِلْمُ» است؟! این فقط می‌فهمد چطور پشم را
 بیاورد تبدیل به نخ کند! خب اینها هم هست آن
 روایات خطبات امیرالمؤمنین یا مثلاً خطبات موسی
 بن جعفر، امام رضا، حضرت جواد و روایات امام
 صادق علیهم‌السّلام در توحید و اینها هم هست. پس
 حضرت اینها را برای چه کسی گفته‌اند؟! از یک

^۱. نهج البلاغة، ج ۱، ص ۴۹۵.

طرف گفته‌اند: ﴿هُوَ آلٌ أَوَّلٌ وَآلٌ آخِرٌ وَالظَّهْرُ
وَالْبَاطِنُ﴾ بعد گفته‌اند: «**لَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ**»!

خب ما چه کار کنیم؟! پس اینها را نگویند که او اوّل
است او آخر است او ظاهر است او باطن است. یابن
رسول الله آن ظاهر است و آن باطن است یعنی چه؟!
«**لَا تَفَكَّرُوا**»! پس چرا می‌گویند؟! نگویند، یا اگر هم
می‌گویند، حداقل بگویند که هر کسی می‌تواند
دنبالش برود، هر کسی می‌تواند بفهمد.

در هر صورت خلاصه این راه مرد شیرافکن
می‌خواهد مردی که تمام این حرف‌ها را کنار بزند و
خلاصه «برون آی از سرای ام هانی» می‌خواهد،
«بخوان مجمل حدیث لَنْ ترانی»،^۱ این‌طور
می‌خواهد والا انسان بخواند به این حرف‌ها توجه
کند و ریش‌های دراز و عمامه‌های بزرگ، روز قیامت
همه اینها مرخص هستند شب کلاه هم سرشان نیست
چه برسد به عمامه‌های این‌قدری! آدم باید فاتحه
همه اینها را بخواند [تا] پی کارشان بروند! آن آقا که

^۱ . گلشن راز، بخش ۹ - قاعده در شناخت عوالم پنهان و شرایط عروج بدان
عوالم:

برون آی از سرای «ام هانی» *** بگو مطلق حدیث «من رآنی»

آمد و تمام این تعینات و این حرف‌ها را کنار گذاشت و رفت و به ریش همه خندید؛ از علمای نجف، قم، تهران، فامیل، غیر فامیل و... به ریش همه خندید! آنهایی که می‌گفتند: آقای آقاسید محمدحسین نمی‌تواند مرید را نگه دارد، بله آقای آقاسید محمدحسین نمی‌تواند پول ربوی از مرید بگیرد، نمی‌تواند، شما می‌توانید بروید بگیرید! اما هم شما رفتید هم آقای آقاسید محمدحسین رفته است هر دوتای تان الآن آنجا هستید اینجا را باید نگاه کنید! بله، شما خوب مریدبازی کردید! بله باغ و بوستان و بیا و برو این حرف‌ها بوده است. می‌گفتند: این آقا درویش شده است ذکر می‌گوید و فلان می‌گوید! این مسخره‌هایی که می‌خواهید بکنید، بکنید اما حالا چه؟! حالا با دو دست داری بر سرت می‌زنی! خلاصه نمی‌دانیم، آن طرف هم که معلوم نیست اصلاً چه خبر است کی به کی است! اینها افرادی بودند که حقیقت مطلب را شناختند و دیگر به حرف‌های دیگران توجهی نکردند دیگر تمام شد و رفت.

بله، از آن طرف ما عملاً می‌بینیم اینهایی که در این

مسیر هستند اینها واقعاً حقیقت را لمس کرده‌اند
یعنی خود وجودشان ادلّ دلیل بر مقام اثبات است.
نسبت به ائمه علیهم السّلام تواضع و خشوع اینها
بیشتر بود یا آنها؟! ابتهال اینها بیشتر است یا آنها؟!
عمل به مستحبات و وظائف لیلیّه و نهاریه اینها بیشتر
است یا آنها؟! تحفّظ بر شریعت اینها بیشتر است یا
آنها؟! خب داریم می‌بینیم دیگر که الآن اینها چطور
هستند. حالا دیگر این مسائل و اینها ... «این سخن
بگذار تا به وقت دگر.»^۱

دیشب شخصی - از رفقا است و از شهرستان
آمده بود - اینجا آمده بود، ما هم حال‌مان ...
می‌گفت: فلانی این برنامه آقا را خلاصه چرا شروع
نمی‌کنی؟! می‌گفت: خیلی لازم است خیلی
ضرورت دارد! گفتم که راستش یکی اینکه من با
خودم فکر می‌کنم اصلاً چه بنویسم؟! چه کسی بیاید
راجع به ایشان بنویسد؟! حالا مرحوم آقا که راجع به
آقای حداد - رضوان الله تعالیٰ علیهما - می‌فرمودند،

^۱ . مثنوی معنوی، دفتر اوّل، بخش ۶ - بردن پادشاه آن طبیب را بر بیمار تا
حال او را ببیند:

شرح این هجران و این خون جگر *** این زمان بگذار تا وقت دگر

ایشان با آقای حداد اتحاد هوهوی داشتند تازه ما که اصلاً یک شمایی دیدیم چه چیزی بنویسیم؟! هر کسی اهل است بیاید چیز کند. در رفقا افرادی هستند که تا یک حدودی آقا را ادراک کردند دیگر. این یک مطلب.

دوم اینکه وقت و فلانم چیز است. می گفت: خیال نمی کنی آن از این چیزها مهم تر باشد؟! گفتم که نمی دانم حالا اگر وقتش باشد خودشان بالأخره یک کاری می کنند، یک اشاره ای، چیزی. بله، اینها روشن می شود، حداقل برای خود ما [روشن می شود] حالا به مردم کاری نداریم اگر خود همین افراد تا حدودی متوجه بشوند خوب است. بله، إن شاء الله دیگر بقیه مطالب برای جلسه بعد باشد.

تلمیذ: ... منظور ذکر مگر ذکر احکام حق نیست؟

شرح روایت «بنا عَرَفَ الله»

استاد: «**بنا عَرَفَ الله**»^۱ یعنی ما وسیله هستیم، ما واسطه فیض هستیم، ما نباشیم معرفتی نیست،

۱. الکافی، ج ۱، کتاب التَّوْحِيد، باب النِّوَابِر، ص ۱۴۵، ح ۱۰.

نه اینکه کلمات ما موجب معرفة الله است بلکه ما وسیله برای معرفت حق هستیم، واسطه ما هستیم.

راه نداشتن کثرت به وحدت مگر به واسطه

چون تمام قوالب همه در کثرت هستند و کثرت راهی به وحدت ندارد مگر به واسطه؛ واسطه باید باشد تا کثرت را از کثرت دریاورد تا به حقیقت و وحدت برساند آن واسطه ما هستیم. مجرای عرفان و علم ما هستیم از راه ما به سرچشمه علم باید رسید از راه ما به سرچشمه قدرت باید رسید چون موجود ضعیف هیچ وقت قابلیت برای حرکت ندارد به عبارت فلسفی یک شیء ثابت هیچ وقت نمی تواند از قوه به فعل برسد مگر اینکه محرکی داشته باشد و تمام طی مراتب توحید همه نیاز به محرک دارد و خود ما به تنهایی نمی توانیم این را انجام بدهیم بلکه باید به واسطه نفس امام علیه السلام این انجام بگیرد، حالا چه انسان شاعر باشد یا شاعر نباشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد